

قاضی ماشین نیست که چشم بسته مقررات را اجرا کند

در حدود سه سال بود که سمت دادستانی دیوان کیفر را بر عهده داشتم و از اینکه عده‌ای از متهمان که در شمار کارمندان جزء بودند و دست به ارتشاء و اختلاس زده بودند و ناچار مورد تعقیب قرار می‌گرفتند، رنج می‌بردم و در مقام کناره‌گیری از این شغل بودم. ماجرای اتفاق افتاد که مرا در نظر خود به کناره‌گیری از این شغل مصمم نمود.

یک روز نزدیک ظهر بود، حسین خان پیشخدمت وارد دفتر نگارنده شد و پاکتی را که یکی از مراجعان به وی داده بود روی میز گذاشت. پاکت را باز کردم. نامه درون آن را مطالعه نمودم. نویسنده نامه نگاشته بود که وی عضو اداره حسابداری قسمت اقتصادی وزارت دارایی است. همسر و دو فرزند، از سه فرزند وی، مبتلا به مرض تیفوس شده‌اند.

در آن موقع تعدادی از لهستانیها که در شوروی به سر می‌بردند، از طریق تهران عازم کشورهای اروپایی بودند و در خارج از دروازه دوشان تپه منتهای خیابان زاله اردوگاهی برای نگاهداری آنان برپا شده بود و بین آنان مرض تیفوس، قبل از ورود به ایران، شیوع داشت و این بیماری تیفوس به تعدادی ساکنان تهران سرایت کرد و به صورت اپیدمی درآمد.

در نامه نویسنده گفته بود: برای تریزه درمان خانواده خود خواستم به رئیس اداره، باقری نام، مراجعه کنم و درخواست وامی از صندوق تعاون وزارت نمایم. با پیشخدمت دفتر وی قصله خود را در میان گذاشتم. رئیس حسابداری، به عذر اینکه کمیسیون دارد، مرا به هیئت پزشکی و بهداشتی وزارت دارایی که خود تهیه نموده بودم، جعل کردم.

به صندوق تعاون مراجعه و دو بیست تومان را به عنوان وام گرفته و به مصرف درمان همسر و دو فرزندم رساندم. همسر و یکی از فرزندانم در اثر بیماری تیفوس بدورد حیات گشتند و اکنون دو فرزند برایم باقی مانده است، که به زحمت از آنان پرستاری نموده، قوت لایموتی برای آنان فراهم می‌کنم چند شب است که به سلامت خطایی، که با جعل معرفی نامه خود

به صندوق تعاون مرتکب شده‌ام، خواب به چشم‌هایم راه نمی‌یابد و همواره در حال اضطراب و دلهره به سر می‌برم و احساس گناه می‌کنم و تصمیم گرفتم ماجرای خود را برای شما که دادستان دیوان کیفر هستید، بنویسم. یا مرا اعدام کنید و سرپرستی فرزندانم را به عهده

خواننده گرامی می‌تواند حدس بزند که با قرائت این نامه هیجان آور چه احساساتی به نگارنده دست داد قانون حکم می‌کرد که بی‌درنگ به توقیف نویسنده مبادرت کنم و پرونده را نزد بازپرس برای بازجویی و صدور قرار مجرمیت بفرستم اما احساسات و اخلاق و ندای وجدان مرا از دست‌زدن به چنین اقدامی باز می‌داشت

بگیرید، یا مرا از این کابوس وحشتناک که نازحتم کرده است، رهایی بخشید.

خواننده گرامی می‌تواند حدس بزند که با قرائت این نامه هیجان آور چه احساساتی به نگارنده دست داد. قانون حکم می‌کرد که بی‌درنگ به توقیف نویسنده مبادرت کنم و پرونده را نزد بازپرس برای بازجویی و صدور قرار مجرمیت بفرستم. احساسات و اخلاق و ندای وجدان مرا از دست‌زدن به چنین اقدامی باز می‌داشت. فوق‌العاده ناراحت شدم و با خود می‌گفتم: چه بسا در موارد مشابه بدون توجه به ضوابط اخلاقی و انسانی کارمندان زندانی شده‌اند و خانواده آنان ویلان و سرگردان و بی‌سرپرست مانده‌اند.

تعارضی که در ذهنم روی داد، با ترتیب اثر دادن به ندای وجدان، مرتفع شد. نامه وی را پاره نمودم و به یکی از دوستان بنام صادق

ملکپور، که آن وقت در اداره حسابداری اقتصادی وزارت دارایی کار می‌کرد، مآووقع را با تلفن شرح دادم و از وی خواستم مبلغ دو بیست تومان به صندوق تعاون به نام نویسنده نامه بپردازد. به علاوه نویسنده نامه را بخواهد و دو بیست تومان دیگر به وی پرداخت نماید.

نویسنده را به دفتر خود خواستم و به وی گفتم به صادق ملکپور مراجعه کند، ترتیب کارش را خواهد داد، انتظار دارد در رفتار خود بعدها مراقبت بیشتری نماید. وی که چنین واکنشی را انتظار نداشت، با سپاسگزاری مرا ترک کرد. صادق ملکپور در نخستین ملاقاتی که با هم داشتیم اظهار کرد: نویسنده نامه از کارمندان نمونه وزارت دارایی بوده و فشار زندگی وی را به جعل معرفی نامه وادار کرده بود.

بلافاصله پس از این ماجرا نزد وزیر دادگستری وقت علی‌اصغر حکمت، که از مردان دانشمند و شریف بود، رفتم و جریان را برای وی شرح دادم و گفتم با این ترتیب ادامه شغل دادستانی دیوان کیفر توسط نگارنده به مصلحت دادگستری نیست و با روحیه‌ای که در اثر این ماجرا برایم دست داده، نمی‌توانم وظایف خود را به طوری که قانون اقتضاء می‌کند انجام دهم.

وی اصرار کرد که در شغل خود باقی بمانم. سرانجام در اثر پافشاری و اصراری که داشتم متقاعد شد و به عنوان مدیر کل بازرسی کل کشور انتخاب شدم. روز بعد در دیوان کیفر حاضر شدم و با همکاران تودیع کردم و ضمن تودیع بدون اینکه مآووقع را شرح دهم متذکر شدم که در اجرای وظیفه سنگینی که بر عهده دارند، در عین اجرای مقررات قانون، ندای وجدان را نادیده نگیرند. قاضی ماشین نیست که مقررات قانون را چشم بسته به موقع اجرا بگذارد و اوضاع و احوال و سوابق متهم را همواره باید در اجرای وظایف خود مدنظر قرار بدهد.

* برگرفته از خاطره مرحوم دکتر عبده که زمانی دادستانی دیوان کیفر را داشت.